

هو العليم

معنای ارتداد و ذکر بعضی از آیات و روایات در این باب

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

آنچه در قرآن مربوط به ارتداد است، یعنی در خصوص لفظ ارتداد، همین یک آیه است. اما آیات دیگری که دلالت بر «تَعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» دارند و روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند را هم إن شاء الله بیان می‌کنیم.

در این جلسه یک نظر اجمالی بر آیه و روایاتی که در زمینه ارتداد وارد شده‌اند و احکامی که مترتب بر آن هستند می‌اندازیم تا اینکه مطلب به‌نحو بساطت و اجمال به‌دست بیاید. بعداً سراغ لسان قدماء و متأخرین از علماء برویم و زمینه ارتداد را در

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کدام از شما که از دینش برگردد، به‌زودی خداوند گروهی دیگر را می‌آورد که او آنها را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند. نسبت رفتارشان با مؤمنین، نرم و انعطاف‌پذیر و با کافرین، سخت و ناهموار می‌باشد. ایشان در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای در خوف و هراس نیستند. آن است فضل خداوند که به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خداوند واسع و علیم است.»

آن زمان و در این زمان بحث کنیم و بعد وارد آن مطلب اساسی و حقیقت ارتداد و احکامی که مترتب بر آن است بشویم.

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ به معنای بازگشت و رجوع است. «إِرتَدَّ يَرْتَدُّ» از «رَدَّ» است.^۱ «رَدَّ» یعنی بازگشت. شما وقتی که کتابی را به شخصی می‌دهید و او کتاب را به شما برگرداند و ارجاع داد، می‌گویند: «رَدَّه» یعنی برگرداند و ارجاع داد.

معنای ارتداد

«ارتداد» به معنای ردّ عقائدی است که ابتدائاً شخصی آن عقائد را معتقد می‌شود و بعد از اعتقاد به آن عقائد، یعنی بعد از یقین به آن عقائد - جنبه یقین باید در اینجا لحاظ شود - از آن عقیده برمی‌گردد و آن را رد می‌کند.

معنای لغوی جحد و ربط آن به بحث ارتداد

این عقیده جدید هم توأم با جحود و انکار است

^۱ . التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۴، ص ۱۰۴.

که دقت در معنای «جحد» هم این معنا را می‌دهد. یعنی در «جَحَدَ» نکته لطیفی هست. «جحد» یعنی انکار، «جَحَدَ» یعنی «أَنْكَرَ».^۱ یک وقت شما به مطلبی اعتقاد ندارید و می‌گویند: «فَلَانٌ لَمْ يَعْتَقِدْ بِذَلِكَ» اعتقادی ندارد؛ مثل اینکه من اعتقاد ندارم که برف و ثلج آمده، مطر آمده است، لذا می‌گوییم: «إِنِّي لَمْ أَعْتَقِدْ بِنَزُولِ الْمَطَرِ».

کلید اصلی مبحث ارتداد

اما یک وقت «مَطَرُ» را می‌بینم که آمده است و به نزول مَطَرِ علم دارم، درعین حال جحد می‌کنم. جحد در لغت به معنای «علم به شیء و انکار شیء» است. و این نکته لطیف و دقیقی است که باید این مطلب را مدنظر داشته باشیم، چون در بعضی از روایات هم آمده است و این نکته، کلید اصلی برای مبحث ما است. ما در باب ارتداد، جحد را لازم داریم، نه **عدم الاعتقاد** را. به **عدم الاعتقاد** ارتداد نمی‌گویند بلکه به جحد ارتداد می‌گویند.

در اینجا می‌فرمایند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ

^۱ . التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۲، ص ۵۶.

يَرْتَدَّ مِنْكُمْ ۚ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوِّمٍ ۖ يُحِبُّهُمْ ۚ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى آلِ الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَائِمَةً ۚ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٠﴾

یعنی کسی که برگردد و اعتقادی را رد کند و جحد کند، خداوند اقوامی را می آورد که اینها مدافع دین هستند.

موجب ارتداد نبودن اظهارنظر در مسئله فرعی

دین

نکته ای که در این آیه شریفه هست - إن شاء الله جلسه آینده هم درباره اش صحبت می کنیم - این است که ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ ۚ عَنْ دِينِهِ﴾؛ کسی که از دین برگردد یعنی دینش را کنار بگذارد. چه وقتی انسان از دین برمی گردد؟ من باب مثال یک وقت انسان می گوید: در حج ذبیحه وجود ندارد یا می گوید: در شک بین ثلاث و اربع، نظر من بر بطلان صلاة است؛ این یک مطلب است و به این ارتداد نمی گویند و «رَدَّ عَنْ دِينِهِ» نمی گویند. کسی که مثلاً در یک مسئله فرعی اظهارنظری می کند،

نمی‌گویند که ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾.
اظهار نظر و بیان عقیده در یکی از مسائل فرعیۀ دین،
«إِرتَدَّ عَنْ دِينِهِ» نیست.

بیان آنچه که موجب ارتداد است

پس ارتداد به چه گفته می‌شود؟! ارتداد به انکار
توحید یا بعثت رسول یا اصل شریعت گفته می‌شود.
یعنی رسول را به رسالت قبول دارد ولی احکام او را
قبول ندارد؛ این مرتد است و جحد می‌کند، به این
می‌گویند: «إِرتداد عَنْ دِينِهِ».

تلمیذ: تثبیت دین به «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» است. هم‌چنین ردّش هم به
اینکه یکی از این دو اصل را صراحتهً - با همین
تصریح - انکار کند. بله، اما اگر لوازم این دو را انکار
کند، بدون توجه به اینکه موجب انکار این دو اصل
بشود این‌طور نیست.

استاد: بله، برگشت عرض ما هم به همین است.
در جحد، منظور دین است. «إِرتَدَّ عَنْ دِينِهِ» یعنی
کسی که از دین برگردد. آیا انکار احکام دین لازمه
انکار رسالت نیست؟!

شخص مسلمان بود و معروف هم بود،

یک وقت با او صحبت می کردیم، می گفت:

من خدا را قبول دارم، پیغمبر را هم قبول دارم که چنین پیغمبری بود اما این احکامی را که آمده است قبول ندارم. نماز نمی خوانم ولی فقط در دلم به یاد خدا هستم. روزه نمی گیرم ولی به فقرا کمک می کنم و اطعام می کنم.

آن موقع در جواب ایشان این طور گفتم که ما

بحثی داریم که می گوئیم: «اعتقاد به شیء، اعتقاد به

لوازم شیء است». من باب مثال آیا ممکن است که

شما بگوئید: «قبول دارم که زید پسر عمرو است اما

اینکه عمرو پسر خالد است را قبول ندارم!»

یک وقت بحث را می برید در انتساب عمرو به

خالد و می گوئید: در انتساب عمرو به خالد شک

دارم. ولی یک وقت بحث را آنجا نمی برید بلکه

می گوئید: «دلم می خواهد!» من اعتقاد به اینکه زید

پسر عمرو است دارم ولی بالاترش را اصلاً اعتقاد

ندارم و نمی خواهم قبول کنم. می گوئیم که اگر شما

این مرتبه را قبول می کنید، باید مرتبه بعد را هم قبول

کنید!

یک وقت هم می گوئید: «من در عدم انتساب

عمرو به خالد دلیل دارم؛ دلیل دارم که انتساب عمرو

به خالد خلاف است.» این یک مطلب دیگر است و

به این نمی گویند که اعتقاد به شیء موجب اعتقاد به

لوازم شیء هست.

یک وقت طرف این را نمی‌داند، و اصلاً از این مطلب غافل است و همین طور دل بخواه می‌گوید که من انتساب زید به عمرو را قبول دارم ولی بقیه‌اش را نه. اگر انتساب زید به عمرو را قبول داری باید انتساب عمرو به خالد را هم قبول کنی، باید انتساب خالد به بکر را هم قبول کنی، باید انتساب بکر به صابر را هم قبول کنی؛ اینها مسائلی هستند که لازمه یکدیگرند. من باب‌مثال یکی بگویم که من ماء را قبول دارم اما میعان ماء را قبول ندارم! نمی‌شود! یا من باب‌مثال شمس را قبول دارم اما اضائه شمس را قبول ندارم! نمی‌شود!

تلمیذ: شاید به شبهه‌ای این لوازم را لازم نمی‌داند؛ مثلاً معتقد است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این احکامی را که آورده درست است ولی برای آن زمان بوده است دون این زمان. آن وقت منکر می‌شود و می‌گوید که برای این زمان نیست.

استاد: نه خیر، ما درباره این بحث نمی‌کنیم. آنچه که به ایشان گفتم و نتوانست جواب دهد این بود که یک وقت شما در حکمی از احکام شک می‌کنید و

می گوید که مثلاً حکم صوم برای صحت بدن است،
«صُومُوا تَصِحُّوا»^۱. این «صُومُوا تَصِحُّوا» آیا

تمام الملائک در این حکم است یا جزء الملائک است؟
نتیجه این صوم چه می شود؟ من باب مثال نتیجه صوم
این است که مواد چربی و کلسترول و تری گلیسیرید
مضرّ برای خون و دَم را از بین می برد. بسیار خوب،
الآن یک دارو و دوائی کشف می شود که به واسطه آن
می توانیم تمام کلسترول، دم، تری گلیسیرید، تمام
سمومات، اسید اوریک، اوره و همه اینها را در مدت
یک هفته از بین ببریم! بنابراین اگر این شبهه هست،
دیگر صوم کنار می رود و وجوب صوم هم از بین
می رود. انسان می تواند به او بگوید که وجوب صوم
جدای از صحت است، وجوب صوم برای تقرّب
است و احکام شرع، فقط برای ملاکات ظاهری
نیامده اند. ملاکاتِ نود درصد از احکام شرع،
ملاکات روحانی و تقرّب إلى الله است و اگر شما

۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، أبواب الصوم، باب ۳۰، ص ۲۵۵، ح ۶۳۶۹۳:

«و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:

صُومُوا تَصِحُّوا.»

صد کیلو از این دوا را هم بخورید، وجوب صوم برداشته نمی‌شود! بله، یکی از علل صوم همان صحّت و سلامتی برای بدن است. انسان این‌طور به آن فرد، مطلب را می‌فهماند. به این ارتداد نمی‌گویند؛ یعنی این صحیح است.

طریقه بحث کردن با شخص منکر احکام دین

اما اگر شخصی بگوید که اصلاً بنده نماز را نمی‌خوانم، و نمی‌خواهم بخوانم! پیغمبر اصلاً بی‌جهت گفته است! این شخص می‌خواهد این مطلب را بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خدا آمده و بعثت رسول بوده اما احکامی را که این رسول می‌فرماید قبول ندارم! یعنی اگر همین رسول الآن بیاید و در مقابل من بایستد و بگوید این کار را انجام بده و واجب است، من انجام نمی‌دهم! من اشکالم به او این بود که گفتم: اگر شما توحید را قبول دارید و اگر بعثت رسول را قبول دارید، بعثت رسول یعنی چه؟! یعنی فردی که طبق نظر خود مطلبی را عنوان نمی‌کند. شخصی که بصیرت و عین او به مسائل غیبی و ملکوتی باز شده است، شخصی که از نفس و هواهای نفسانی و شوائب نفسانی عبور

کرده است، شخصی که در تلقی وحی اشتباه نمی‌کند، شخصی که در حفظ وحی اشتباه نمی‌کند، شخصی که در ادا و القاء وحی اشتباه نمی‌کند، اگر این شخص به انسان بگوید: «واجب است»، آیا انسان می‌تواند بگوید: «انجام نمی‌دهم»؟! فرض این است.

طریقه بحث کردن با شخص منکر بعثت

یک وقت اگر بگوید: «اصلاً بعثت را قبول ندارم!»

ما بحث را در توحید می‌بریم، بحث را در نقصان می‌بریم، بحث را در خلل می‌بریم، بحث را در لطف می‌بریم و از این مباحث توحیدی، رسالت و امامت را اثبات می‌کنیم.

یک وقت واقعاً شخص درباره توحید بحث

ندارد، درباره رسالت هم بحث ندارد، فقط درباره

احکام بحث دارد. به او می‌گوییم: نفی احکام، نفی

رسالت است؛ با این خصوصیت که اعتقاد به یک

شیء اعتقاد به لوازم شیء است. من باب مثال

نمی‌شود که شما ابن عمرو را قبول داشته باشید ولی

عمرو را که ابن خالد است قبول نداشته باشید! وقتی

که شما این نسب را قبول دارید، بالاتر را هم باید قبول داشته باشید. نمی‌شود که به شمس اعتقاد داشته باشید اما به اضائه شمس اعتقاد نداشته باشید، چون اضائه از لوازم لاینفک شمس است.

بنابراین نکته مهمی که در بحث ارتداد وجود دارد این است که ما در این بحث، آیه قرآن داریم که ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ یعنی کسی که از دین برگردد، دین را کنار بگذارد، کنار گذاشتن دین یعنی کفر به الله، یعنی کافر شدن به خداوند متعال. این انکار دین و جحد به دین و جحد به احکام دین، نکته بسیار مهمی است که در این آیه مطرح می‌شود. البته جلسه آینده راجع به این مطلب بحث می‌کنیم.

بناءً على هذا اولاً بلاول اگر شخصی برحسب عدم مطالعه، عدم تفحص، عدم اطلاع و جهل بگوید که این فرع وجود ندارد، من باب مثال در حج، رمی جمار وجود ندارد یا من باب مثال شرب بعضی از چیزها موجب بطلان صوم نمی‌شود، مثلاً شرب دخان موجب بطلان صوم نیست، این مطلب یعنی انکار و نفی حکمی از احکام، و موجب انکار دین نیست. چه بسا این همه مجتهدین هستند که با

همدیگر اختلاف دارند؛ یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان صوم می‌داند و یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان نمی‌داند، آیا باید بگوییم که یکی از اینها مرتد است؟! این که معنا ندارد! همین‌طور مطالب و مسائل ضروری دین که این مسائل ضروری از مسلّمات دین نیست، یعنی ضروری است اما جزء مسلّماتی که عرف هم این را یکی از مسلّمات بدانند نیست؛ مانند حرمت زنا که آن را از مسلّمات نمی‌دانند.

حالا ممکن است شخصی در خصوص نکاح و کیفیت نکاح اشکال کند و فتوایی داشته باشد. این مسئله قابل تأمل است! من باب‌مثال آیا عِدّه، مختصّ به علم به انعقاد نطفه در نکاح مجدد است یا اینکه عِدّه از لوازم طلاق است، ولو با علم به عدم انعقاد نطفه؟ این مسئله‌ای است که جای بحث دارد و ممکن است الآن افرادی باشند که معتقد باشند بر اینکه علّت برای تشریع عِدّه در طلاق انعقاد نطفه است و دخول نیست؛ یعنی نفس دخول موجب عِدّه نمی‌شود، لذا در طلاق غیر **مدخولٌ بها** می‌گویند که

عده ندارد، به خاطر اینکه دخول نشده است. حالا یک وقت صحبت در این است که چون این زن مدخول بها است باید عده نگه دارد؛ یعنی عده به یک مسئله روحانی تعلق گرفته است، یک مسئله غیر ظاهر که عبارت است از تماس «رجل» با «مرأه». تماس «رجل» با «مرأه» به نحو حلّیت - به نحو حرمت عده ندارد - فی حدّ نفسه موجب عده است. ممکن است کسی این حرف را بزند و درمقابل ممکن است کسی بگوید که ما از لسان روایات نفس تماس «رجل» با «مرأه» را که دخول است، موجب عده نمی دانیم بلکه انعقاد نطفه را که موجب خلط میاه است موجب عده می دانیم. چون انسان با عده می فهمد که آیا این «مرأه» حامل است یا غیر حامل است و موجب **اختلاط میاه** و شبهه نمی شود.

قضیه زیاد بن ابیه پیش نمی آید که ده یا دوازده نفر ادعای پدری او را داشتند!^۱ زیاد بن ابیه خیلی پدر داشت! اینکه می گویند: «بی پدر بود» اشتباه است، ده یا دوازده تا پدر داشت! **فحیطان جیرانه قُصّروا**

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۹؛ الاخبار الطوال، ج ۱، ص ۲۱۹ رجوع شود.

حالا اگر شخصی علم به عدم انعقاد نطفه در
 «مدخول بها» پیدا کرد، حالا یا به خاطر وسائل و
 اجهزه‌ای که الآن وجود دارند یا اینکه بر فرض زن
 اصلاً رحم ندارد و امکان انعقاد نطفه وجود ندارد و
 امتناع انعقاد دارد، در این صورت جای بحث وجود
 دارد. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که «إِرتدَّ عن دینه».
 اگرچه عدّه یک حکم ضروری از ضروریات اسلام
 است و از مسلّمات عندالفریقین است - هم عامه و
 هم شیعه قبول دارند - ولی صحبت در این است که
 منشأ این مسلّمات عبارت است از اشتهار فتوایی
 براساس این ملاک. حالا اگر آن فتوا براساس ملاک
 دیگر تغییر پیدا کرد، این مسلّمات هم در اینجا از بین
 می‌رود و تصویر خودش را از دست می‌دهد.

بنابراین مسئله خیلی مهم است! صرف انکار
 موجب ارتداد نمی‌شود! من باب مثال کسی انکار
 قصاص کند و بگوید: قصاص در اسلام نیست یا

۱. الغدير، ج ۴، ص ۳۲۴ (با قدری اختلاف):

قول الصحاب ابن عباد:

فمهد علی نُصبه عذره *** فحیطان دار أبیه قصار

بگوید: این احکام، احکام غیر صحیح هستند، انکار مسئله‌ای در اسلام موجب ارتداد نمی‌شود. چه بسا ممکن است افرادی که این مطلب را انکار کرده‌اند واقعاً تحت شرایط و فرهنگ و ثقافتی قرار گرفته‌اند که این احکام را خلاف می‌بینند؛ من باب مثال شخصی سرقت کرده است، چون نیاز و احتیاج داشته است، آیا باید بگویند که دستش را قطع کنید؟! نمی‌شود! یا من باب مثال شخصی زنا کرده است، حالا آیا بگوییم که باید او را سنگسار کنید و او را رجم کنید؟! با چه شرایطی؟! یا من باب مثال شخصی مطلبی را گفته است و خلافی کرده است و شرب خمری کرده است، آیا باید بگوییم که هشتاد ضربه تازیانه بزنید؟! در چه شرایطی!؟

به طور کلی باید ببینیم که بیان و ابراز و اظهار این عقیده از چه ملاکی نشأت و سرچشمه گرفته است. با توجه به این قضیه، ممکن است که اصلاً خیلی از اینها به انکار شریعت برنگردد. من باب مثال شخصی می‌گوید که من شریعت را قبول دارم، من [دین را قبول دارم، آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید قبول دارم] اما این حکم را آخوندها

درآورده‌اند! الآن خیلی‌ها هستند که می‌گویند: «ما خمس را می‌پردازیم ولی به این آخوندها نمی‌پردازیم چون اینها این‌طور و آن‌طور هستند، ما خمس را به فقرا می‌دهیم!» و واقعاً هم می‌دهند! من خودم با خیلی از اینها تماس دارم. مردی است که ریش خود را تراشیده و نمازخوان است و بسیار مرد امینی است و در جایی مؤسسه‌ای دارد و خیلی چشم پاک است و به صداقت و امانت و حسن رفتار معروف است. زن‌های زیادی هم در آنجا تردد می‌کنند، دخترها هم تردد می‌کنند، آنها هم می‌گویند که او عفیف است، اصلاً مردم با اطمینان خاطر زن‌های خود را به این مؤسسه می‌فرستند، دخترهایشان می‌آیند و در اینجا تحصیل می‌کنند و این شخص هم تقریباً با من آشنا است، رفیق نیست ولی سلام و علیکی باهم داریم. وقتی که او را دیدم، بسیار شخص پاک و امین و منظمی دیدم. می‌گفت:

من کمک می‌کنم، نگاه کن ببین به این دارالایتام امسال این‌قدر کمک کرده‌ام، به این دارالعجزه این‌قدر کمک کرده‌ام، به این فقرا این‌قدر داده‌ام و... اما به این آخوندها خمس نمی‌دهم که خودشان بخورند!

این بیچاره تقصیر ندارد! آنچه او در محیط خودش از اینها دیده است و برای من نقل کرده است اگر من هم به جای او بودم نمی‌دادم! آنچه از اینها

دیده و آن مسائلی را که دیده است - در یکی از شهرستان‌ها است - موجب این قضیه شده است. حالا آیا بگوییم که این شخصی که انکار خمس می‌کند مرتد است؟! این همه فقها الآن در ابتدای کتاب خمس، فتوا به ارتداد منکر خمس داده‌اند اما نمی‌توانیم بگوییم که این شخص مرتد است، چون او که انکار دین نمی‌کند! او نماز می‌خواند، با صداقت عمل می‌کند، امانت‌دار است و از انفاق ابایی ندارد. من وقتی که خمس اموالش را حساب کردم دیدم یک برابر و نیم آنچه که به او تعلق می‌گیرد به این فقراء انفاق کرده است! من ماندم که به او چه بگوییم! آیا به او بگوییم که اینها قبول نیست؟! آیا بگوییم که هیچ کدام قبول نیست؟! گفتم: فعلاً شما بر همین رویه باش! حالا آدم باید کم‌کم با او مدارا کند. اگر از اول بگوییم که همه اینها باطل است همه اینها حرام است، می‌گوید که تو هم مثل بقیه آخوندها هستی! تو هم می‌خواهی اینجا بیایی و سر ما را کلاه بگذاری! آیا متوجه هستید؟!

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ یعنی دین را کنار بگذارد، یعنی این جحد و انکار به اصل شریعت و

دین برگردد؛ در اینجا به آن ارتداد می‌گویند. بر این اساس روایاتی هم در وسائل الشیعه و همین‌طور در کتاب‌های دیگر داریم که به ترتیبی که در اینجا هست آنها را می‌خوانیم و همین‌طور در سایر ابواب فقه. در بحث کافر و در بحث نجاسات روایاتی داریم که باید همه روایات را نقل کنیم. در بحث میراث هم روایاتی در این زمینه هست که باید مطرح کنیم. روایات بسیار مختلف هستند. حالا یک نگاه اجمالی به این ابواب داشته باشیم.

روایت اول:

محمّد بن علی بن الحسین باسناده عن حسن بن محبوب عن أبي أيوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: «وَمَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا نُبُوَّتَهُ وَكَذَّبَهُ فِدْمُهُ مُبَاحٌ» قال فقلت: أ رأيت مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ؟ فقال: «مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَبَرِيءٌ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ مَنْ بَرِيءٌ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ دَمُهُ مُبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا قَالَ وَ قَالَ وَ مَنْ فَتَكَ بِمُؤْمِنٍ يُرِيدُ نَفْسَهُ وَ مَالَهُ فِدْمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ.»^۱

^۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ص ۵۴۴، ح ۱.

حضرت در اینجا لفظ جحد را استعمال کرده است.

تلمیذ: آیا جحد انکار است؟

استاد: بله، انکار است.

تلمیذ: آیا یعنی اینکه واضح باشد ... ؟

استاد: بله، برای خودش واضح باشد و در مقام عناد باشد.

این یک روایت بسیار شریف است که می‌توانیم مطالب زیادی از این روایت استفاده کنیم. «لَأَنَّ
الإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينَهُ مِنَ دِينِ اللَّهِ»؛ حضرت در
اینجا علّت را بیان می‌کند، بعد می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ
يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ» در اینجا اثبات توبه دارد ولی
در روایاتی که بعدش می‌آید «فَلَا تَوْبَةَ لَهُ» درباره
ارتداد داریم.

روایت دوم: روایت صحیح از کافی است که نفی
توبه در آن آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ
وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا
عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُرْتَدِّ
فَقَالَ: «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا

تُوبَةُ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يُقَسَّمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ.^۱

جناب شیخ هم این روایت را از سهل بن زیاد نقل می کند.

روایت سوم: بسیار روایت مهمی است و باید روی این روایت دقت کنیم چون تبعاتی دارد و فروعاتی بر این روایت متفرع می شود، می فرماید:

و بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مُحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَدَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نُبُوتَهُ وَ كَذَّبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ وَ يُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُّ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَتِيبَهُ.»^۲

نکته در اینجا است که می فرماید: «و امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ

منه يوم ارتد و ...» یعنی از روزی که مرتد

می شود، امرأه او بائن است. این مسئله مهمی است،

ما باید بدانیم از روزی که مرتد می شود، احکام

ارتداد بر او بار می شود!

۱. همان، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.

این روایت می‌فرماید که از روزی که مرتد است

«**امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ وَ يُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى**

وَرِثَتِهِ وَ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا»

و روایت اول می‌فرماید: «**مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَ**

بَرِئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ»

جحد موجب ارتداد است و در ادامه می‌فرماید: «**إِلَّا**

أَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ»؛ مگر اینکه برگردد و توبه

کند. آیا این توبه کشف از عدم ارتداد می‌کند؟ یا

اینکه کشف از عدم ارتداد نمی‌کند بلکه این توبه

موجب عدم ترتب احکام ارتداد است؟ آیا این زن

باید بعد از توبه، نکاح مجدد کند؟ یا اینکه این توبه

کشف می‌کند از عدم ارتداد واقعی؟ اینها نکته‌های

بسیار مهمی هستند که در این روایات وجود دارند،

یعنی حرف دارند و باید بعداً به اینها برسیم.

ما الآن این روایات را می‌خوانیم و بعداً بحث

کلی می‌کنیم. آخرین بحث ما جمع روایی است.

یعنی وقتی که مطلب را در مورد ارتداد تمام کردیم،

تازه باید سراغ روایات بیاییم و خلاصه ببینیم که

متون در اینجا برای ما چه مطالبی دارند. این هم یک

مطلب.

روایت چهارم: اسناد شیخ است:

عن مُحَمَّدٍ بنِ یحیی عن أحمد بن مُحَمَّدٍ عن
علی بن الحکم عن موسى بن بکر عن الفضیل بن
یسار عن أبی عبد الله علیه السلام أن رجلاً من
المسلمین تنصّر فأتی به أمير المؤمنين علیه السلام
فاستتابه فأبی علیه فقبض على شعره ثم قال:
«**طُؤوا یا عباد الله**»، فوطئوه حتی مات.^۱

این روایت می‌فرماید که حضرت او را توبه

دادند؛ «**فاستتابه**»، در روایت دوم داشتیم که «**فلا**

توبه له»، باید این دو را لحاظ کرد. این «**فلا توبه**

له» به چه منظوری است؟ «**فاستتابه**» که در اینجا

داریم به چه منظور است؟! «**فأبی علیه**»، یعنی اباء

کرد، عناد کرد.

روایت پنجم: این روایت ظاهراً خلاف روایت

قبل است:

عن العمرکی بن علی عن علی بن جعفر عن
أخیه أبی الحسن علیه السلام قال: سألتُهُ عن مُسلمٍ
تنصّر قال: «**يُقْتَلُ و لا یُسْتَتَابُ**». قلتُ: فنصرانی
أسلم ثم ارتدّ، قال: «**يُسْتَتَابُ فإن رجع و إلا قُتِل**». ^۲

حضرت می‌فرماید که او باید کشته شود و توبه

۱. همان، ح ۴.

۲. همان، ح ۵.

داده نشود. از اینجا متوجه می‌شویم که روایت قبل مربوط به زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در زمان امیرالمؤمنین همه اینها مسبوق به کفر بودند و قبلاً کافر بودند. در زمان امیرالمؤمنین و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ملی بودند ولی در زمان موسی بن جعفر علیهما‌السلام همه فطری هستند؛ چون قبلاً نطفه اینها از ابوین مسلمان یا احدهما المسلم منعقد شده است، بنابراین حکم در اینجا فرق می‌کند و کیفیت حکم تفاوت پیدا می‌کند.

مطلب در اینجا خیلی مشکل می‌شود که اگر قرار بر این است که توبه داده شوند، این توبه در چه وقت است؟ اگر قرار بر این است که توبه داده نشوند، در چه وقت است؟ آیا حتی مرتد فطری را نباید توبه داد یا اینکه باید توبه داد؟ اگر باید توبه داد، چرا در این روایت دوم دارد: «**فلا توبة له**»؟! منظور از توبه در اینجا چیست؟ آیا رجوع به عقائد اولیه است یا ظاهراً منظور از توبه در اینجا رفع ید از این عقائد ثانویه است؟ اینها مسائلی است که خیلی مورد دقت و بحث قرار می‌گیرند. اگر شخصی **عن عدم جحد**، به حسب ظاهر مرتد شود و جحد نداشته باشد چرا

در مورد فطری نباید توبه داده شود؟! چرا «**فلا توبه** **له**»؟! در مورد ملّی چرا باید توبه داده شود؟! این که از عدم جحد است! اگر هم از روی جحد و انکار است، پس این دو فرقی نمی‌کند؛ چه از روی انکار و عناد، مسلم انکار کند یا از روی جحد و انکار ملّی انکار کند! چه فرقی می‌کند؟! هردو عناد است و عناد، عناد است! خلاصه، اینها قابل بحث هستند که إن شاء الله بعداً راجع به اینها صحبت می‌کنیم.

حالا روایاتی که مربوط به این مطلب هستند، در بحث ابواب مرتد، جلد هجده و سائل - مسائل دیگر مربوط به نجاسات، کافر، میراث و امثال ذلک است و فعلاً لازم نیست - و روایاتی را که در مستدرک مربوط به مرتد هستند رفقا مطالعه کنند. همین‌طور احکامی که مربوط به غلات هستند، احکامی که مربوط به قدریّه هستند و احکامی که مربوط به قائلین به جبر و تفویض هستند - خلاصه اینها بسیار مسائل مشکلی هستند! - یا حکم کسی که مثلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را شتم می‌کند. تمام اینها را از صفحه ۵۴۴ تا ۵۷۰ - طبق این کتابی

که در دست ما است - مطالعه کنند. اگر مطالعه کنند خیلی خوب است چون ما فقط آنچه مورد نظرمان هست در جلسه آینده می‌گوییم و همه را نمی‌خوانیم.

تلمیذ: آیا انکار امامت مثل انکار نبوت موجب ارتداد می‌شود؟

استاد: فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: چون بعضی‌ها قائل‌اند که انکار امامت موجب ارتداد نیست چون امامت ضروری نیست و بلکه نظری است.

استاد: برگشت تمام اینها به این است که آیا شخص، امامت را از اصول دین می‌داند یا از فروع می‌داند. آیا جزء ضروری است؟ آیا از ضروریاتی که **لَا يُنْكَرُهُ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** است یا نه؟! اینکه برگشت انکار اصلاً به انکار دین است، می‌گوید: «اصلاً من دین را قبول ندارم، دینی را که در آن دین این مسئله باشد قبول ندارم!»

تلمیذ: روایاتی که در مورد انکار ولایت و امامت داریم چنان سفت و محکم هستند که همه برگشت را به توحید زده‌اند، در این صورت می‌توانیم بگوییم

که از نظر روایات مثل ضروریات است اما طبق
اختلافی که بین اُمّت مسلمان هست در این مسئله
می‌گوییم که از ضروریات نیست بلکه از نظریات
است و یک‌عده نتوانستند به آن برسند.

استاد: انکار دین، انکار مذهب است. لذا کسی
حکم به کفر اهل سنت نمی‌دهد.

تلمیذ: حجت برای اهل سنت تمام نشده است
ولی شیعه چطور؟!

استاد: صحبت در این است. پس معلوم می‌شود
که این جزء مسلّمات نیست. بله، جزء مسلّمات
شیعه است ولی جزء مسلّمات دین نیست. حالا اگر
شیعه‌ای برگردد و انکار امامت کند، این مثل همان
کسی است که انکار نبوت کرده است.

تلمیذ: پس جزء مرتد حساب می‌شود؟

استاد: بله، صددرصد!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد